

بهزاد حمیدیه

نقد امامت پژوهی [دکتر محسن] کدیور (بخش دوازدهم)

به اهتمام

جمعی از دانشجویان دانشکده فنی

دانشگاه تهران

info@toraath.com

نقد امامت پژوهی [دکتر محسن] کدیور (بخش دوازدهم)

بهزاد حمیدیه، روزنامه‌ی رسالت شماره ۶۰۵۸، پنج‌شنبه ۲۱ دی ۸۵

نقد مقاله‌ی «قرائت فراموش شده»؛ بازخوانی نظریه‌ی «علمای ابرار»، تلقی اولی اسلام

شیعی از اصل «امامت»، فصلنامه مدرسه، سال اول، شماره سوم، اردیبهشت ۸۵

جمع‌بندی دکتر محسن کدیور از شواهد سه‌گانه<sup>۱</sup>

جناب دکتر کدیور پس از ارائه‌ی سه شاهد سابق‌الذکر، مطالب خویش را چنین جمع‌بندی می‌کند:

«نظریه علمای ابرار»، نظریه‌ی غالب در میان شیعیان تا اواخر قرن چهارم بوده و از معتقدان آن تا نیمه‌ی قرن پنجم نیز مستنداتی در دست است. در قرن سوم و چهارم، تفکر شیعی را نمایندگی کرده است. در زمان حضور ائمه، بسیاری از حواریون و راویان و شیعیان معاصر ائمه، این‌گونه اندیشیده‌اند. این دسته از شیعیان، امامان اهل بیت نبی را به عنوان پیشوایان دینی به لحاظ علمی و عملی، سرآمد همگان دانسته، اطاعت از ایشان را بر خود لازم شمرده و روایت ائمه از اسلام نبوی را واقعی‌ترین و نزدیک‌ترین روایت به اسلام رسول‌الله محسوب می‌کردند. بر این مبنا که پیامبر، مسلمانان را به پیروی از این پیشوایان فراخوانده است.»

می‌توان پرسشی بدین مضمون را بر عبارت دکتر کدیور عرضه نمود: بنا بر نظریه موسوم به «علمای

ابرار»، فراخواندن پیامبر به پیروی از این پیشوایان، ارشادی بوده یا مولوی، مطلق بوده یا مقید؟

۱- اگر امر نبوی، مولوی و مطلق بوده است، آن‌گاه آنچه پیش‌تر از شاهد سوم برداشت شد، مبنی بر انتقاد و بحث با امام و قبول نظرش تنها در صورت اقناع شدن نادرست خواهد بود. به عبارت دیگر اصحابِ قائل به نظریه‌ی «علمای ابرار» اگر دستور پیامبر را مولوی و مطلق می‌دانسته‌اند، نتیجتاً اوامر و نواهی ائمه را مطلقاً واجب‌التبعیة می‌شمرده‌اند، نه مشروط به قانع شدن و عبور از مرحله‌ی بحث و انتقاد و سؤال.

۲- اما اگر نظریه‌ی «علمای ابرار»، به گزارش آقای دکتر کدیور، دستور پیامبر را ارشادی یا مقید به صورت قانع شدن پس از بحث و انتقاد می‌شمارد، آن‌گاه لازم است ایشان، اسناد تاریخی موثقی دال بر این معنا ارائه دهند تا معلوم شود پیامبر اکرم در کدام کلام شریف خود، چنین قیدی را مطرح فرموده‌اند، قیدی که حتی از طریق اهل سنت نیز نقل نشده است تا چه رسد به شیعه‌ی اثنی عشریه!

دکتر محسن کدیور، جمع‌بندی خویش را چنین ادامه می‌دهد:

«... براساس این نظریه [«علمای ابرار»]، اولاً ائمه توسط امام قبل به مردم و در مورد امام اول، توسط پیامبر معرفی شده‌اند. به عبارت فنی‌تر به وصیت یا نص از امام قبل یا پیامبر در مورد امام علی و یا اختبار و امتحان علمای شیعه، ائمه تعیین می‌شده‌اند.»

این جمع‌بندی با آنچه ایشان، پیش از این از شاهد سوم استنباط نمودند منافات دارد زیرا در آن‌جا چنین نگاشته‌اند: «... براساس اعتقاد به عصمت، علم لدنی و غیرکسبی و نص الهی درباره‌ی ائمه، ذاتی تشیع نخواهد بود زیرا تشیع و ایمان مذهبی ناباوران به این امور، بعید شمرده نشده است.» بنابراین، نمی‌توان به درستی و روشنی فهمید که آیا دکتر محسن کدیور، نص الهی درباره‌ی ائمه را جزء «صفات فرابشری» می‌دانند که نتیجتاً در نظریه‌ی «علمای ابرار»، همراه با دیگر «صفات فرابشری» نفی می‌شود یا آن را از «صفات بشری» و مورد تصدیق در نظریه‌ی «علمای ابرار» می‌شمارند. مگر آن‌که کسی عبارت فوق را به گونه‌ای معنا کند که با استنباطات دکتر کدیور از شاهد سوم سازگار افتد مثلاً واژه‌ی نص در عبارت فوق را به معنی تعیین شخصی و غیرمنتسب به دستور الهی تصور نماید. بنابراین قرائت، امام قبل یا پیامبر بنابر دلخواه خویش و بدون آن‌که از سوی خداوند امری خاص در این رابطه دریافت

کرده باشند، فردی را به عنوان پیشوای پس از خود تعیین فرموده‌اند. نظریه‌ی «علمای ابرار» در صورت اعتقاد به چنین امری با دشواری‌های چندی مواجه می‌شود که به برخی از آن‌ها اجمالاً اشاره می‌شود:

۱- هدف از تعیین فردی خاص به عنوان امام چه بوده است؟ اگر آن‌چنان که دکتر کدیور در شاهد سوم بیان داشت باید با امام به عنوان یک عالم بحث کرد و انتقاد نمود و در صورت قانع شدن، سخنش را پذیرفت تعیین فردی بدین منصب بی‌معنا یا کم‌معنا خواهد بود. زیرا مرجع نهایی اقناع شدن است نه سخن امام و لذا نص و تعیین در این میان، عبث و فاقد هرگونه نقشی است. مگر آن‌که منصب امامت را به اموری نظیر قضاوت و حل و فصل امور قاصران و ... تقلیل دهیم. در هر حال، بنا بر قرائت مزبور، هدف از تعیین و نصب امام موضوعی مبهم خواهد بود که قطعاً انتظار می‌رود پیامبر و ائمه علیهم‌السلام بدان تصریح می‌فرمودند و مآلاً این خدشه‌ی جدی بر نظریه‌ی «علمای ابرار» وارد است که چرا روایات صریح و ویژه‌ای درباره‌ی هدف از تعیین و نصب امام و حوزه‌ی اختیارات او (آن‌گونه که با نظریه‌ی «علمای ابرار» که نافی صفات «فراشیری» است سازگاری افتد) در دسترس نیست، با آن‌که اهمیت امر بدیع امامت اقتضای کثرت روایات در این زمینه را دارد.

۲- اگر امام فاقد «صفات فراشیری» است، چگونه برخی از ائمه علیهم‌السلام در سنین کودکی و پیش از بلوغ به امامت نصب شده‌اند؟! آیا چنین نصبی بدون لحاظ دستور الهی و بدون لحاظ علوم لدنی در نزد ائمه دارای عقلانیت و مطابق با عرف عقلایی است؟ آیا می‌توان کودکی پنج ساله را که طبیعتاً و عادتاً علوم و آگاهی‌های تعلیمی او بسیار محدود است به عنوان پیشوا و الگوی کل جامعه‌ی شیعی نصب نمود؟ اگر احتجاج شود که نصب کودک نابالغ به امامت، به معنی تصدی امامت توسط او پس از بلوغ است آنگاه اولاً می‌توان باز از عقلانیت چنین نصبی پرسید (در حالی که امام قبل بنا بر فرض نظریه‌ی «علمای ابرار»، فاقد علم غیب در مورد آینده است و چگونه یک فرد انسانی بدون تکیه بر علم غیب و یا نصب الهی خواهد توانست قدرت و لیاقت انسانی دیگر را بعد از بلوغ جهت تصدی امر عظیم امامت احراز کند؟!، ثانیاً می‌توان به مورد امام دوازدهم شیعه (روحی و ارواح العالمین له الفداء) اشاره نمود که پیش از سن بلوغ عادی، وارد دوره‌ی غیبت شدند و نظریه‌ی «علمای ابرار» به تصویر

دکتر کدیور، قطعاً نخواهد توانست مسأله‌ی غیبت را به عنوان یک امر «فرا بشری» توجیه کند. در هر حال، این شواهد قطعاً نشان می‌دهند که نصب امام بعد، با دستور الهی و نه «من عندی» و از روی استحسانات و ترجیحات شخصی بوده است.

۳- به علاوه دکتر کدیور از شاهد سوم چنین استنباط نموده است<sup>۱</sup> که به نظر شهید ثانی، اعتقاد به این گزاره که «آخرین امام، مهدی صاحب‌الزمان زنده و غایب است و به اذن خداوند ظهور خواهد کرد» ذاتی تشیع نیست و شیعه بودن بدون اعتقاد بدان نیز بعید نیست. حال به نظر می‌رسد بیانات دکتر محسن کدیور دچار نوعی تناقض درونی شده است زیرا از یک سوی در شاهد سوم، نظریه‌ی علمای ابرار را نافی «صفات فرا بشری» می‌شمارد که مقتضایش عدم اعتقاد به گزارش فوق است و از سوی دیگر در این جا آن نظریه را معتقد به نصب می‌شمارد که مقتضایش پذیرش نصب امام دوازدهم از سوی امام یازدهم و نتیجتاً غایب بودن ایشان در حال حاضر خواهد بود.

ادامه‌ی بررسی جمع‌بندی دکتر کدیور در شماره بعد خواهد آمد.